

الگوی دوگانه هژمونی یا مرجعیت در سیاست خارجی ایران: موانع و راهکارها

سیدرضا موسوی نیا^۱

چکیده

نویسنده این مقاله با نقد دیدگاه ساختارگرایی نئورئالیستی معتقد است، اگرچه الزامات ساختار نظام بین‌الملل الگوی رقابت منطقه‌ای و در مرحله‌ای بالاتر الگوی هژمونی را به نخبگان سیاست خارجی ایران توصیه می‌کند اما اولویت و هدف سیاست خارجی ایران، رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و یا هژمون‌گرایی نیست. الزامات ناشی از فرهنگ و تمدن ایرانی، تجربیات تاریخی، روندهای داخلی و نظام باورهای نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، الگوی همسایگی را به عنوان هدف ایدئال برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی تجویز می‌کند که این الگو با الگوی هژمونی به غایت متفاوت است. اراده به مرجعیت تداعی کننده هژمون طلبی است اما محصول طبیعی همسایگی مرجعیت منطقه‌ای است که به صورتی اجتناب ناپذیر برای کشوری که آغازگر سیاست همسایگی است، حاصل می‌شود. مرجعیت، درست بر خلاف راهبرد هژمونی از مؤلفه‌های فرهنگی و انسانی و نه مؤلفه‌های مادی آغاز می‌شود و محصولی مادی و عینی می‌یابد.

^۱ دانشیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی، mousavinia@atu.ac.ir

مقدمه

نظریه‌های نئورئالیسم در دانش روابط بین‌الملل با مفروض گرفتن این اصل که ساختار آنارشیک در نظام بین‌الملل واقعی‌تی تعیین‌کننده است و به سختی تغییر می‌کند، اولویت نخست دولت‌های خردمند در عرصه بین‌المللی را قدرت‌یابی و امنیت‌یابی تعریف کرده‌اند. آن‌ها قدرت را تقسیم‌ناپذیر و امری نسبی معرفی می‌کنند و رقابت را اصل بنیادین رفتار کشورها می‌دانند. به‌زعم آن‌ها، مشارکت و همکاری در روابط بین‌الملل نیز یک هدف نیست بلکه ابزاری برای تحقق منافع و جمع‌آوری قدرت بیشتر است. این نوع نگاه به روابط بین‌الملل ساختارمحور بوده و فضای محدودی برای نقش کارگزاری و ملی به خصوص نظام باورهای تصمیم‌گیران سیاسی باقی می‌گذارد. اگر به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر دیدگاه ساختارمحور پردازیم، جمهوری اسلامی در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دچار هراس امنیتی است و با توجه به تاریخ روابط خود با قدرت‌های بزرگ و نیز ایدئولوژی خاص انقلاب اسلامی، سخت دغدغه امنیت‌یابی دارد. (رفتار ایران در دوران قاجار و پهلوی طی قرن ۱۹ و ۲۰ نیز بر اساس همین دیدگاه تبیین می‌گردد.) بر این اساس، جمهوری اسلامی جمع‌آوری قدرت در سطح منطقه‌ای را به سود خود و به ضرر قدرت‌های رقیب منطقه‌ای، اصل بنیادین سیاست خارجی خود قرار می‌دهد. تحلیل سیاست خارجی ایران از این زاویه نقش‌چندانی برای روندهای داخلی و نظام باورهای نخبگان سیاسی ایران قائل نیست. به‌طور مشخص تحلیل رفتار سیاست خارجی ایران از منظر نئورئالیست‌های ساختاری، مسیری جبری و بی‌برگشت را برای دولت‌های ایرانی ترسیم می‌کند. به این شکل که رهبران ایران چه از نوع پادشاهی آن و چه از جنس روحانی و ایدئولوژیک، بقای ایران را در گرو طی کردن سه‌گانه زیر تعریف می‌کنند:

- مرحله اول، کاهش آستانه تهدیدپذیری ایران از سوی قدرت‌های رقیب منطقه‌ای و بین‌المللی، مستظهر به قدرت نظامی،
- مرحله دوم، فرایند متوازن‌سازی قدرت با قدرت‌های منطقه‌ای،

• مرحله سوم تبدیل کردن ایران به قدرت اول و هژمون منطقه‌ای.

این دیدگاه، غالب تحلیل‌های محافل فکری کشورهای غربی و نیز تحلیل‌نخبگان سیاسی بین‌الملل را در مورد ایران در بر می‌گیرد. آن‌ها میل هژمون‌گرایی دولت پهلوی و جمهوری اسلامی را با استناد به برخی از رفتارهای آن‌ها تبیین می‌کنند. عظمت طلبی شاه سابق ایران در سیاست خارجی پس از خروج انگلیس از خلیج فارس در دهه ۷۰ میلادی در منطقه، تقابل شاه سابق ایران با قدرت‌های جهانی در قضیه افزایش قیمت نفت پس از بحران‌های نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳، تنش‌زدایی شاه با شوروی و بلوک شرق و اتخاذ سیاست‌های مستقل از غرب در دهه ۷۰ میلادی، رقابت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران با قدرت‌های منطقه‌ای پس از انقلاب اسلامی به خصوص در زمینه صدور ارزش‌های انقلاب اسلامی به ملت‌های منطقه و نیز برنامه هسته‌ای و موشکی ایران از دهه ۱۹۹۰ تاکنون و... از جمله مهم‌ترین شواهد تجربی است که تحلیلگران ساختارگرا برای هژمون‌گرایی دوران پهلوی و جمهوری اسلامی به آن‌ها استناد می‌کنند.

نویسنده این مقاله با نقد دیدگاه ساختارگرای نئورئالیستی معتقد است، اگرچه الزامات ساختار نظام بین‌الملل الگوی رقابت منطقه‌ای و در مرحله‌ای بالاتر الگوی هژمونی را به نخبگان سیاست خارجی ایران توصیه می‌کند اما اولویت و هدف سیاست خارجی ایران، رقابت با قدرت‌های منطقه‌ای و یا هژمون‌گرایی نیست. الزامات ناشی از فرهنگ و تمدن ایرانی، تجربیات تاریخی، روندهای داخلی و نظام باورهای نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی، الگوی مرجعیت منطقه‌ای را به عنوان هدف ایده‌آل برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی تجویز می‌کند که این الگو با الگوی هژمونی به غایت متفاوت است. به کلام دیگر تعینات ناشی از ساختار نظام بین‌الملل الگوی هژمونی و تعینات ناشی از نقش‌های کارگزاری، الگوی مرجعیت را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی تجویز می‌کند. در این مورد بیشتر خواهیم گفت. با این مقدمه کوتاه دو سؤال اصلی مقاله را مطرح می‌کنیم:

۱. آیا جمهوری اسلامی ایران به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت هژمون منطقه‌ای است؟

نقش تنوع ورزش‌ها بر تفاوت ارزش‌ها و کارکرد آن ۳۱۰

۲. الگوی ایدئال و دست یافتنی برای سیاست خارجی ایران با توجه به تاریخ، تمدن و فرهنگ ایرانی کدام است؟

در پاسخ دو فرضیه در معرض آزمون قرار می‌گیرد:

از منظر کارگزاری، جمهوری اسلامی به دنبال تبدیل شدن به یک قدرت هژمون منطقه‌ای نبوده است، اگرچه تعینات ساختاری این کشور را به صورت تاکتیکی وارد رقابت، تقابل و تنازع با قدرت‌های منطقه‌ای کرده است.

الگوی هژمونی برای سیاست خارجی ایران در تعارض با طبیعت تاریخی و ماهیت دولت ایرانی است. در نقطه مقابل، الگوی مطلوب و ایده آل برای سیاست خارجی دولت ایرانی بر پایه فرهنگ، تمدن و تاریخ این کشور، الگوی مرجعیت منطقه‌ای است که به غایت با الگوی هژمونی متفاوت است.

این مقاله با روشی تحلیلی و تبیینی به رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی می‌پردازد. در قسمت اول سه الگوی متوازن سازی قدرت‌های منطقه‌ای، الگوی هژمونی و الگوی مرجعیت تشریح می‌شود و در قسمت دوم رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی با توجه به این سه الگو تبیین می‌گردد. در قسمت سوم به موانع ساختاری تحقق سیاست همسایگی و نیل به مرجعیت منطقه‌ای برای دولت سیزدهم در ایران ارائه و راهکارهایی برای تحقق به چشم انداز مرجعیت ارائه می‌گردد.

۲- الگوی متوازن سازی مثبت و منفی

از دیدگاه رئالیست‌های ساختاری، یکی از نتایج اجتناب‌ناپذیر ساختار آنارشیک در نظام بین‌الملل، اتخاذ راهبرد متوازن سازی^۱ از سوی بازیگران بین‌المللی در قبال یکدیگر است. متوازن سازی، راهبردی به منظور افزایش آستانه امنیت کشورها در ساختار اقتدارگرای نظام بین‌الملل است که اولویت نخست کنش‌گران بین‌المللی در فرایند امنیت سازی را تشکیل

1 Balance Making Trend

می‌دهد. متوازن‌سازی، بهینه‌ترین و عقلایی‌ترین راهبرد سیاست خارجی است که بدون وارد شدن در یک منازعه نظامی می‌تواند، توازن قدرت منطقه‌ای و یا بین‌المللی را به سود برخی از کشورها و به زیان برخی دیگر تغییر دهد. همزمان، متوازن‌سازی استراتژی غالبی است که ساختار اقتدارگرایز و آنارشیک را بازتولید می‌کند. (Little, 2004) سیستم بین‌المللی میل به توازن دارد و رفتارهای مبتنی بر متوازن‌سازی را هضم کرده اما در مقابل رفتارهای انقلابی مقاومت می‌کند (Wohlforth, 1999: 11). متوازن‌سازی که در این مقاله به متوازن‌سازی مثبت و منفی تفکیک می‌شود، با مفهوم توازن قدرت تفاوت دارد. توازن قدرت به ترکیب خاصی از توزیع قدرت در نظام بین‌الملل اشاره دارد که در ساختارهای چندقطبی، دوقطبی، تک-چندقطبی بروز و ظهور عینی داشته است. (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۳۲۴) ساختار نظام بین‌الملل بر حسب توازن قدرت تکوین یافته و شکل می‌گیرد. توازن قدرت از منظر رئالیست‌ها، یک وضعیت است که در ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل، ثبات سیاسی را به طور نسبی فراهم می‌کند و مانع از جنگ دائمی در عرصه بین‌المللی می‌شود. توازن قدرت وضعیتی است که همواره وجود دارد اما ممکن است این توازن به سود این بازیگر و به ضرر بازیگر دیگری تغییر کند. (Wohlforth, 1999: 10) از دیدگاه رئالیست‌ها، هدف همه بازیگران بین‌المللی، تغییر توازن قدرت به سود خودشان است. این هدف گاهی با جنگ و گاه با دیپلماسی به مفهوم عام آن محقق می‌شود. (شامل دیپلماسی سنتی، عمومی، تجاری، اقتصادی، فرهنگی و...) متوازن‌سازی مثبت و منفی، یکی از ابزارهای اساسی برای تغییر توازن قدرت در نظام بین‌الملل است. بنابراین متوازن‌سازی مثبت و منفی اولاً ابزاری برای تغییر توازن قدرت است و ثانیاً متوازن‌سازی روندی پویا در رفتار سیاست خارجی است، در حالی که توازن قدرت وضعیتی نسبتاً ایستا است و برونداد یا محصول متوازن‌سازی کشورها محسوب می‌شود. متوازن‌سازی (مثبت و منفی) همچنین رفتاری واکنشی نیست و به رویه‌ای پویا برای اتحاد و ائتلاف‌سازی امنیتی اشاره دارد. دولت‌های ایرانی طی پنج قرن اخیر از راهبرد متوازن‌سازی به عنوان یک راهبرد امنیت‌یابی و مقابله مؤثر با خصم خارجی استفاده

نقش تنوع ورزش‌ها بر تفاوت ارزش‌ها و کارکرد آن ۳۱۲

می‌کردند. متوازن‌سازی در این معنا یعنی اتحاد و ائتلاف با رقیب دشمن من و یا دشمن دشمن من، به منظور مقابله مؤثرتر و کم‌هزینه‌تر با دشمن و یا خصمی که امنیت دولت ایرانی را تهدید می‌کند. راهبرد متوازن‌سازی اتحاد یا ائتلاف موقت با یک یا چند کشوری است که دارای هدف یا اهداف مشترک با ایران بوده‌اند. اتحاد یا ائتلاف دائمی یا موقت با نیروی سوم، یکی از راهبردهای بود که در تاریخ روابط خارجی ایران به منظور متوازن‌سازی صورت می‌گرفت. نیروی سوم در روابط خارجی ایران استفاده از یک قدرت نوظهور سوم برای مهار قدرت‌های اول و دومی بودند که تهدیدهای بلاوقفه آن‌ها دامنگیر ایران بود. انگلستان در دوره شاه عباس صفوی در سال ۱۶۲۲، فرانسه در دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه، ۱۸۰۷ میلادی، اتریش و امریکا در دوران صدارت امیرکبیر، ۱۸۵۱ میلادی؛ آلمان در جنگ جهانی اول و دوم و بالاخره امریکا پس از جنگ جهانی دوم، نمونه‌هایی از نیروی سوم در روابط خارجی ایران بودند که دولت‌های ایرانی در چارچوب سیاست متوازن‌سازی سعی کردند از آن‌ها به عنوان نیروی سوم استفاده کنند.

تقسیم‌بندی متوازن‌سازی به دو گونه مثبت و منفی بر اساس نتایج امنیتی این راهبرد در طول روابط خارجی ایران طی پنج سده اخیر صورت گرفته است. راهبرد متوازن‌سازی در مقاطعی که ساخت درونی قدرت مستحکم و متعادل بوده است، مؤثر و سودمند می‌افتاد و تهدیدهای امنیتی علیه ایران را با کمترین هزینه کاهش می‌داد. از این مقاطع با عنوان متوازن‌سازی مثبت نام می‌بریم. اما در اکثر مقاطع تاریخی، راهبرد متوازن‌سازی در دولت‌های ایرانی، چه اتخاذ راهبرد ائتلاف موقت و اتحاد دائم با یک کشور قدرتمند، و چه استفاده از نیروی سوم علیه نیروی اول و دوم، به دلیل ساخت متزلزل و ناموزون قدرت در داخل، نه تنها باعث کاهش تهدیدهای امنیتی نمی‌شد بلکه زمینه استعمار مستقیم و یا غیرمستقیم سایر قدرت‌ها را به ایران باز می‌کرد. به عنوان نمونه اتحاد ایران با انگلستان در جنگ‌های ایران و روس و یا در ماجرای حمله ایران به هرات، در نهایت منجر به از دست دادن بخش‌های وسیعی از سرزمین‌های شمالی و شرقی ایران در قرن ۱۹ شد. نمونه دیگر تجربه روابط خارجی ایران در پناه بردن به

نیروی سوم است. نیروی سوم در روابط خارجی ایران یا مثل آلمان باعث می‌شد تا بهانه‌ای برای اشغال ایران در دو جنگ جهانی فراهم شود و یا مثل آمریکا با به حاشیه بردن انگلیس و روسیه، خود تبدیل به قدرتی ذی‌نفوذ در ایران می‌شد. این نوع از متوازن‌سازی را متوازن سازی منفی نام‌گذاری می‌کنیم. ساخت مستحکم و متعادل قدرت در داخل، وابسته به توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بالای نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. از جمله این ظرفیت‌ها، مقبولیت و مشروعیت دولت است که یکی از اساسی‌ترین مؤلفه‌های قدرت حکومت‌ها را تشکیل می‌دهد. حکومتی که دارای پایگاه اجتماعی باشد و مستظهر به حمایت نسبی توده‌های مردم باشد، حتی اگر در بسیاری از عناصر مادی قدرت، دچار ضعف باشد، قدرت چانه‌زنی بالایی در مواجهه با سایر کشورها دارد و بر این اساس متوازن‌سازی این حکومت در سیاست خارجی عمدتاً مفید و در کوتاه مدت متوازن‌سازی مثبت خواهد بود. (Hall, 1989: 34)

بسیاری از تحلیل‌گران بین‌المللی رفتار جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را بر اساس مفهوم متوازن‌سازی مثبت تحلیل می‌کنند. به اعتقاد آن‌ها جمهوری اسلامی با اتکاء به تجارب منفی و مخرب توازن‌سازی منفی حکومت پهلوی و قاجار طی قرن ۱۹ و ۲۰ که منجر به ناامنی و از دست رفتن سرزمین‌های بسیاری از ایران شد، تلاش می‌کند با اتکا به قدرت درون‌زا، راهبرد متوازن‌سازی مثبت را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی اتخاذ کنند و با ائتلاف‌ها و اتحادهای بین‌المللی، تهدیدهای منطقه‌ای و بین‌المللی را کاهش دهند و توازن قدرت منطقه‌ای را به سود خود و علیه رقبای منطقه‌ای بخصوص اسرائیل، عربستان و ترکیه بر هم زنند. از این منظر، جمهوری اسلامی از تقابل‌های آمریکا و شوروی در طول جنگ ایران و عراق با تاکتیک‌های توازن‌سازی، بهره‌امنی می‌برد. تنش‌زدایی ایران با همسایگان عربی پس از فروپاشی شوروی و پس از حمله آمریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ با هدف تغییر توازن قدرت در منطقه به سود ایران و علیه رژیم صدام صورت گرفت. گفتگوهای انتقادی و سازنده ایران با اتحادیه اروپا در دهه ۱۹۹۰ نیز با هدف متوازن کردن آمریکا و کاهش

تهدیدهای امنیتی امریکا علیه ایران صورت گرفت. در این روند، سیاست مداخلات گرایانه ایران با روسیه و چین طی منازعه هسته‌ای ایران با ۱+۵ نیز در چارچوب راهبرد متوازن‌سازی مثبت تحلیل می‌شود. با شروع بهار عربی در سال ۲۰۱۱ توازن قدرت در سطح منطقه‌ای بر هم ریخت و قدرت‌های منطقه‌ای شامل ترکیه، ایران، اسرائیل و عربستان ظرفیت‌های استراتژیک و دیپلماتیک خود را به کار گرفتند تا توازن قدرت در منطقه را به سود خود و علیه رقباء تغییر دهند. تقابل ایران، عربستان و ترکیه در سوریه تنازعی برای تقسیم قدرت با حاصل جمع جبری صفر است. آنچنان که تنازع ایران و عربستان در بحران‌های داخلی لبنان، عراق، بحرین و یمن در همین راستا تحلیل می‌شود. از دیدگاه ساختارمحور، رفتارهای ایران نشان دهنده اتخاذ راهبرد متوازن‌سازی مثبت از سوی ایران با هدف تغییر توازن قدرت به سود خود و علیه رقیب منطقه‌ای است. در این دیدگاه ایران، ترکیه، اسرائیل و عربستان در وهله نخست خواهان حفظ توازن قدرت منطقه‌ای هستند و به محض آنکه خلأ قدرتی در منطقه حاصل شود، تنازع برای ایجاد توازن قدرت جدید به سود خود و به زیان رقیب منطقه‌ای آغاز می‌شود.

الگوی هژمون منطقه‌ای

راهبرد متوازن‌سازی، محافظه کارانه است و نقطه مقابل آن الگوی هژمون‌گرایی است که تجدیدنظرطلبانه است. کشوری که میل به هژمون‌گرایی دارد، خواهان حفظ توازن قدرت نیست بلکه با استفاده از ظرفیت‌های مادی و ایدئولوژیک خود تلاش می‌کند توازن قدرت را به طور دائمی بر هم ریزد تا به جایگاه هژمون منطقه‌ای دست یابد. پس از آنکه یک قدرت منطقه‌ای یا جهانی به جایگاه هژمونی دست یافت، تلاش می‌کند برای حفظ جایگاه هژمونی خود با استفاده از برتری خود در زمینه‌های مختلف نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، مجموعه‌ای از قواعد و رژیم‌های قدرتمند را ایجاد کند تا از طریق آن ثبات و نظم منطقه‌ای را حفظ کند. سؤال مهم این است: ویژگی‌های قدرت هژمون چیست و چه چالش‌هایی پیش

روی قدرت هژمون است؟ رابرت گلپین معتقد است یک قدرت منطقه‌ای برای تبدیل شدن به قدرت هژمونی باید واجد شرایط چهارگانه زیر باشد: (سلیمی، ۱۳۸۴: ۱۴۵-۱۴۲)

قدرت نظامی بی‌رقیب در سطح منطقه‌ای،

توانایی در ایجاد سیستم سیاسی در منطقه، (تشکیل اتحادها و ائتلاف‌ها و رهبری آن‌ها)، مزیت‌های تجاری و اقتصادی به گونه‌ای که بتواند هزینه‌های نظم هژمونیک در منطقه را پرداخت کند و سوارگان مجانی را نیز با قدرت اقتصادی خود هضم کند، قدرت ایدئولوژیک به گونه‌ای که ارزش‌های آن کشور را سایر کشورهای منطقه‌ای قابل قبول باشد و دربردارنده یک سبک زندگی برای جوامع پرامونی باشد.

برخی از ساختارگرایان، رفتار جمهوری اسلامی در منطقه را با الگوی هژمونی منطبق می‌دانند. آن‌ها هژمون‌گرایی جمهوری اسلامی را با مفهوم «صفویه‌گرایی» نیز توضیح می‌دهند. (ایران در دوره صفویه یعنی در قرن ۱۷ به‌خصوص دوره شاه عباس صفوی دارای قدرت بلامنازع نظامی، سیاسی بود. یکی از قطب‌های تجاری بین‌الملل را با در انحصار داشتن تولید ابریشم در دست داشت و دارای قدرت ایدئولوژیک تشیع‌گرایی بود.) به اعتقاد این دسته از تحلیل‌گران، تحقق هژمونی جمهوری اسلامی ایران در منطقه در گرو رفتار سلبی و برهم زننده نظم مورد نظر آمریکا و همپیمانان بلوک غرب در خاورمیانه است. جمهوری اسلامی با استفاده از ابزار نظامی و سیاسی و نیز تقابل گفتمانی با ارزش‌های لیبرال دموکراسی، رفتار سلبی و آنتی‌هژمونی‌امریکایی را در پیش گرفته تا شرایط هژمونی خود را در منطقه فراهم کند. از این زاویه، انقلاب اسلامی ایران محصور به مرزهای ایران نبوده بلکه انقلابی فرارونده و دارای سرریز بین‌المللی است. این فراروندگی ناشی از گفتمان انقلاب اسلامی است که نظم لیبرال دموکراسی را در خاورمیانه به تقابل گفتمانی کشانده است. شعاع گفتمانی انقلاب اسلامی به وسعت ملت‌های جهان تعریف شده و گفتمان لیبرال رقیب یا دگر گفتمانی آن قرار گرفت. (Ehteshami, 2011: 3-2) این تقابل گفتمانی در معادلات امنیتی منطقه‌ای بروز و ظهور یافته است بنابراین ایران با هر گونه مهندسی قدرت‌های بزرگ بویژه آمریکا در منطقه

مخالفت می‌کند. مخالفت ایران با پیمان کمپ‌دیوید در سال ۱۹۷۹ نقطه شروع این تعارض گفتمانی بود. حمایت معنوی و لجستیکی ایران از گروه‌های جهادی که در لبنان و فلسطین که علیه رژیم اسرائیل می‌جنگند، شاخصه مهمی از تعارض گفتمانی انقلاب اسلامی با گفتمان لیبرال است. گفتمان لیبرال، این رفتار ایران را با عبارت «مخالفت ایران با فرایند صلح در خاورمیانه» توضیح می‌دهد. (Ansari, 2011: 34) جمهوری اسلامی ایران در امتداد این تعارض گفتمانی، با حمله امریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ مخالفت کرد و با وجودی که می‌توانست با ائتلاف نانوشته با امریکا، مهم‌ترین دشمن خود یعنی رژیم صدام را نابود کند، اعلان بی‌طرفی کرد. ایران با شعار «نظم نوین جهانی» و طرح بزرگ خاورمیانه که توسط بوش پدر عنوان شده بود، به مخالفت نظری و عملی پرداخت. دولت ایران در سال ۲۰۰۱ با حمله امریکا به افغانستان مخالفت رسمی کرد اگرچه در عمل سیاست بی‌طرفی مثبت را در قبال این حمله اتخاذ نمود. این مخالفت رسمی در قبال تهاجم امریکا به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز صورت گرفت با این تفاوت که بی‌طرفی ایران در قبال حمله امریکا به عراق، بی‌طرفی منفی بود. دولت امریکا تلاش داشت تا دولتی سکولار و وابسته به غرب در عراق به وجود آورد اما برگزاری اولین انتخابات در عراق ثابت کرد، کانون قدرت در عراق میان گروه‌های شیعی متمرکز است و این نشان‌دهنده نفوذ معنوی فراوان ایران میان شیعیان عراق است. (Kazemi, 2005: 12) با حذف صدام، ایران و عراق همپیمانان طبیعی یکدیگر شدند و ایران به حمایت از دولت منتخب مردمی در عراق پرداخت و با تجزیه عراق و تضعیف دولت مرکزی مخالفت کرد. شاخص‌ترین رفتار هژمون‌گرایانه ایران که گفتمان لیبرال دموکراسی آن را در قالب رفتار سلبی و مخالفت با «فرایند صلح در خاورمیانه» تبیین کرد، حمایت ایران از حزب‌الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه و حماس در جنگ ۲۲ روزه بود. دو جنگی که منجر به اولین شکست تاریخی اسرائیل در برابر اعراب شد. (Adebahr, 2015) حمایت ایران از شار اسد، جنبش انصارالله در یمن و احزاب شیعی مخالف حکومت در بحرین نیز در همین چارچوب تبیین و تحلیل می‌گردد. رفتارهای امنیتی ایران در مواردی که

شمرده شد، بر مبنای مخالفت با مداخله امریکا در منطقه و مقابله با نظمی است که توسط امریکا برای منطقه طراحی تحلیل می‌شود. امریکا و همپیمانان منطقه‌ای و اروپایی‌اش، رفتارهای امنیتی ایران در خاورمیانه را سلبی و «اخلال‌کننده نظم منطقه‌ای» معرفی می‌کنند که به منظور تحقق هژمونی ایران در منطقه صورت می‌گیرد.

۴- همسایگی و مرجعیت

همسایگی و مرجعیت به غایت با الگوی هژمونی متفاوت است. اندک کشورهایی هستند که استعداد تبدیل شدن به یک کشور مرجع در منطقه خود را دارا باشند. پیش‌نیاز اصلی گام برداشتن در مسیر همسایگی و مرجعیت منطقه‌ای، ظرفیت فرهنگی و تمدنی بالا، تاریخ ممتد تأثیرگذاری بر جوامع پیرامونی و جذابیت‌های فرهنگی و تمدنی است. (Bary, 2005:54) بر این اساس می‌توان ایران، چین، هند، مصر و ایتالیا را به عنوان کشورهایی نام برد که ظرفیت تبدیل شدن به کشورهای مرجع در منطقه خود را دارند. در نقطه مقابل کشورهایی (مانند ترکیه و عراق) که فاقد وحدت قومی و تاریخی هستند و یا تاریخ طولانی از خشونت و میلیتاریسم را تجربه کرده‌اند، به صورت بنیادی نمی‌توانند نقش مرجعیت در منطقه خود را ایفا کنند. مرجعیت منطقه‌ای شباهت بسیاری با مفهوم شیخوخت و یا ریش سفید در فرهنگ ایرانی دارد. ریش سفید کسی است که به خاطر جایگاه انسانی و رفتارهای موجه و دگردوستی خود، مورد اعتماد افراد جامعه است و محل رجوع افراد جامعه برای حل و فصل اختلافات قرار می‌گیرد.

همسایگی و مرجعیت، درست بر خلاف راهبرد هژمونی که ابتدا بر مؤلفه‌های مادی (نظامی، سیاسی، اقتصادی) استوار است و سپس با تأکید بر ایدئولوژی فراگیر به ابعاد فرهنگی می‌رسد؛ از مؤلفه‌های فرهنگی و انسانی آغاز می‌شود و محصولی مادی و عینی می‌یابد. همسایگی و مرجعیت به گونه‌ای جاری شدن ناگزیر قدرت نرم است. هر کشوری که در اتخاذ این رهیافت هوشیاری و تأثیرگذاری و ابتکار بیشتری به خرج دهد، به همان اندازه

بیشتر مالک آینده (آینده حیات منطقه‌ای) می‌شود. (Jakson: 2006) سیاست همسایگی و مرجعیت آغازی یک جانبه از سوی دولتی است که حس عظمت فرهنگی و تمدنی در آن قوی‌تر است و حس اعتماد به نفس الیت سیاسی آن کشور برای حقانیت خود در ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای بسیار بالاست. کشور مرجع با نادیده گرفتن الزامات ناشی از ساختار آنارشیک در نظام بین‌الملل، خود را یک دولت-ملت نمی‌داند بلکه با اتکای به سابقه تمدنی و ظرفیت‌های فرهنگی، خود را یک کشور-تمدن می‌پندارد. شرط اصلی قدم برداشتن در مسیر همسایگی و مرجعیت، عدم اتخاذ سیاست‌های نفوذ از سوی دولت مبتکر است. سیاست نفوذ اصلی‌ترین سیاست هژمونی است که برای تحقق هژمونی با استفاده از ابزارهای نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک دنبال می‌شود. دولت‌های ضعیف منطقه در برابر سیاست هژمونی به روابط پنهان و آشکار با قدرت‌های خارج از منطقه اقدام می‌کنند تا در برابر هژمون‌گرایی قدرت منطقه‌ای، ضریب امنیت بالاتری پیدا کنند و قدرت کشور هژمون‌گرا را متوازن کنند. این دقیقاً همان دلیلی است که کشوری که داعیه سیاست همسایگی و مرجعیت دارد، نباید سیاست نفوذ و هژمون‌گرایی را دنبال کند. (Dalton, 2010) الگوی همسایگی و مرجعیت برای کشوری که دارای قدرت فرهنگی و تمدنی است، زمانی محقق می‌شود که کشورهای منطقه‌ای غیرمستقیم و به گونه‌هایی بر سیادت آن کشور اذعان کنند، جایگاه کشور مرجع را به مثابه یک تهدید نپندارند، به او اعتماد داشته باشند و حتی مشروعیت مداخله مثبت به کشور مرجع را در اختلافات منطقه‌ای و حتی امور داخلی خود بدهند. به کلامی دیگر کشور مرجع هم بر کشورهای پیرامونی اثرگذار است و هم با سیاست‌های خود مانع از واکنش خارجی به اثرگذاری‌اش در سطح منطقه‌ای می‌شود. حفظ این توازن سخت‌ترین چالش برای کشوری است که می‌خواهد مرجعیت منطقه‌ای را به پیش ببرد. به منظور درک بهتر الگوی مرجعیت پنج پیش‌نیاز برای کشور مرجع و پنج سیاست راهبردی برای کشور مرجع ارائه می‌کنیم تا تفاوت‌های این الگو با الگوی هژمونی بهتر درک شود:

پیش‌نیاز تبدیل شدن به کشور مرجع عبارت‌اند از:

۱. فرهنگ اعطاگر، تمدن کهن و جاذب،
 ۲. تلقی کشور مرجع از خود نه به عنوان یک دولت-ملت بلکه به عنوان یک کشور-تمدن،
 ۳. اندیشه پایدار استقلال نزد الیت سیاسی و مهم‌تر از آن باور، اعتماد به نفس و اجماع نظر میان آن‌ها برای ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای،
 ۴. فقدان سابقه تجاوزگری به کشورهای پیرامونی،
 ۵. محیط منطقه‌ای آرام و کم تنش.
- سیاست‌های لازم برای تبدیل شدن به کشور مرجع عبارت‌اند از:
۱. عدم اتخاذ سیاست‌های نفوذ از سوی کشور مرجع (عمل نکردن مانند یک قدرت منطقه‌ای برای تبدیل شدن به یک قدرت مقتدر منطقه‌ای)
 ۲. زایل کردن احساس تهدید کشورهای پیرامونی از خود،
 ۳. اعتماد ورزیدن به کشورهای پیرامونی به منظور جلب اعتماد آن‌ها،
 ۴. مشارکت طلبی نه به عنوان یک ابزار بلکه به عنوان یک هدف،
 ۵. ظرفیت مادی لازم برای واگذاری نقش‌های منطقه‌ای به کشورهای پیرامونی.
- همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، برخلاف الگوی هژمونی که عمدتاً بر مؤلفه‌های مادی مبتنا یافته است، الگوی مرجعیت عمدتاً بر مؤلفه‌های ذهنی و فرهنگی متمرکز است. بدیهی است که مؤلفه‌های مادی نیز نقش مهمی در الگوی مرجعیت دارند. کشور مرجع باید دارای ظرفیت‌های اقتصادی و نظامی لازم باشد تا نقش‌های منطقه‌ای خود را به کشورهای پیرامونی واگذار کند و بدون هراس امنیتی از آن‌ها به آن‌ها اعتماد ورزد تا در بلند مدت اعتماد آن‌ها را به خود جلب کند و به این ترتیب ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی خود را برای ایفای نقش مرجعیت در منطقه آزاد کند. همچنین پیشبرد سیاست مرجعیت نیازمند محیط منطقه‌ای آرامی است که دارای آستانه بالای همکاری و تنش‌های حداقل باشد.

۵- ایران و مرجعیت منطقه‌ای

جاذبه‌های فرهنگی، تمدن کهن و مهم‌تر از همه رفتارهای دولت‌های ایرانی طی ۵ قرن گذشته، آزمون‌ی است که استعداد دولت ایرانی برای ایفای نقش مرجعیت منطقه‌ای را نشان می‌دهد. در رفتارهای خارجی است که یک دولت تمامیت تاریخی خود را تجلی می‌دهد و به‌ویژه در هنگام جنگ این تجلی به کمال می‌رسد. تاریخ سیاست ایران طی پنج قرن اخیر نشان می‌دهد که ایرانیان با وجود آنکه همواره مورد تاخت و تاز همسایگان و قدرت‌های جهانی قرار گرفتند اما هیچگاه آغازگر جنگ نبودند. پس از تأسیس حکومت صفوی در سال ۱۵۰۱، امپراطوری عثمانی سلسله حملات دائمی خود را به ایران آغاز کرد. حکومت عثمانی از غرب و ازبک‌ها از شرق همواره مترصد بروز ضعف داخلی در ایران بودند و به محض آنکه حکومت داخلی ایران بر اثر مرگ پادشاه و یا طناب‌کشی قدرت سیاسی میان مدعیان داخلی ضعیف می‌شد به ایران حمله می‌کردند. نکته جالب این است که ایران در اوج اقتدار نظامی و سیاسی خود در قرن ۱۷ یعنی در دوران پادشاهی شاه عباس، در حالی که می‌توانست به جبران تجاوزهای پیشین عثمانی، قسمت‌هایی از خاک عثمانی را تصرف کند، این کار را نکرد.

ایران در دوران حکومت شاه عباس، در قامت یک قدرت جهانی ظاهر شده بود و کشورهای اروپایی تمنای ایجاد روابط با ایران را داشتند. شاه عباس ترجیح می‌داد اختلافاتش با کشورهای همسایه بخصوص عثمانی را از طریق مذاکره و دیپلماسی حل و فصل نماید. (سیوری، ۱۳۷۲: ۹۹) شاه عباس در سال ۱۶۰۸ پس از عقب راندن عثمانی‌ها و آزادسازی تبریز که سال‌ها تحت اشغال و تجاوز عثمانی‌ها بود، در اوج اقتدار و قدرت نامه‌ای به پادشاه عثمانی نوشت که نشان از خوی صلح‌طلبی ایرانیان است. در حالی که به لحاظ عرف بین‌المللی سپاه ایران می‌توانست فراتر از مرزهای ایران قسمت‌هایی از خاک عثمانی را تصرف کند و این اقدامی بدیهی برای لشکر پیروز بود، این کار را نکرد و در نامه نوشت: (موسوی نیا: ۱۳۹۴: ۶۱)

... قصد تصرف خاک شما را ندارم و دست از ادعا علیه ایران بردارید تا با شما صلح کنم... در میان پادشاهان ایرانی، از نادرشاه به عنوان پادشاهی جنگ طلب یاد می‌شود و برخی از مورخین او را با تیمور لنگ مقایسه می‌کنند و معتقدند نادر برای اروپاییان حکم همان تیمور لنگ را داشت. با نگاهی به تاریخ دوره نادری مشخص می‌شود که نادر پس آنکه ایرانیان در پایان حکومت صفوی بر اثر حمله افغان‌ها به اصفهان و پیشروی عثمانی و روسیه به سرزمین‌های ایران به شدت تحقیر شده بودند، تنها به دنبال بیرون راندن متجاوزین و رساندن مرزهای سابق ایران بود. او حتی پس از حمله به هند و شکست شاه گورکانی به صورتی واقع‌بینانه از تصرف سرزمین‌های هند چشم پوشید و مرزهای ایران را در همان محدوده سابق جغرافیایی با هند تعیین کرد. (شعبانی، ۱۳۷۸: ۵۲۳) ایرانیان در قرن ۱۹، وجه‌المصالحه قدرت‌های بزرگ قرار گرفتند. بدعهدی فرانسه و انگلیس و نقشی که این دو کشور به خصوص انگلیس در دو دوره شکست ایرانیان از روسیه در آغاز قرن ۱۹ داشتند، نقطه آغاز احساسات ضد استعماری و استقلال‌طلبی میان ایرانیان بود. نقش آشکار انگلیس در تنظیم دو عهدنامه گلستان و ترکمن‌چای، احساسات ضدانگلیسی در ایران را به شدت افزایش داد. قرن ۱۹ در حالی به پایان رسید که روسیه در حمایت از استبداد محمدعلی شاه، جنبش مشروطه را سرکوب کرد و با وجود اعلان بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول، متفقین خاک ایران را اشغال کردند. سرزمین ایران در سال ۱۹۴۱ طی جنگ جهانی دوم نیز با وجود اعلان بی‌طرفی از سوی متفقین اشغال شد. انگلیس و آمریکا دولت مردمی مصدق در سال ۱۹۵۳ را با کودتایی نظامی و دخالتی آشکار ساقط کردند و زمینه را برای استبداد ۲۵ ساله محمدرضا شاه فراهم کردند. سلسله دخالت‌های خارجی و نیز استبداد داخلی طی دو قرن نوزده و بیست، عوامل مستقیم و مؤثر در شکل‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ بودند. شعار محوری انقلابیون در سال ۱۹۷۹ استقلال (از دخالت‌های خارجی)، آزادی (از استبداد داخلی) و جمهوری اسلامی (مشی سیاسی در آینده) بود. در سال ۱۹۸۰ دولت نوپای جمهوری اسلامی مورد تجاوز سرزمینی رژیم صدام قرار گرفت اما رهبر ایران حتی پس از آغاز جنگ نیز تمایلی به جنگ نداشت و علاقه‌مند بود موضوع حمله به ایران با یک عذرخواهی پایان یابد. امام خمینی بلافاصله پس از آغاز لشکرکشی رژیم صدام به ایران گفت:

...یک دزدی آمده یک سنگی انداخته و فرار کرده رفته است سرجایش، دیگر قدرت اینکه تکرار کند را ندارد انشاءالله، آن روزی که مسئله جدی شد تمام اینها را (ملت و ارتش عراق) راه طور جدی امر می‌کنم که عمل کنند و عراق را سرجایش بنشانند و انشاءالله نیاید آن روز که یک همچو امری واقع شود. (امام خمینی، ۱۳۵۹: ۹۰)

ایرانیان طی حمله امریکا به عراق در سال ۱۹۹۱ در حالی که می‌توانستند در ائتلاف با جبهه بین‌المللی به عراق حمله کنند و انتقام ۸ سال جنگ با صدام را بگیرند، اعلان بی‌طرفی کردند. در سال ۱۹۹۷ در حالی که رژیم طالبان افغانستان اعضای کنسول‌گری ایران را ترور کردند، شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس‌جمهور خاتمی اصلاح طلب، رأی حمله به افغانستان را صادر کرد اما آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر ایران که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی حق اعلان نهای جنگ و صلح را دارد، مانع از حمله ایران به رژیم طالبان شد. ایران طی حمله امریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ نیز بی‌طرفی مثبت اتخاذ نمود و در سال ۲۰۰۳ نیز به شدت با حمله امریکا به عراق مخالفت کرد و سیاست بی‌طرفی منفی را اتخاذ کرد.

به این ترتیب تاریخ سیاسی ایران طی پنج قرن اخیر ثابت می‌کند ایرانیان صلح طلب هستند و هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند و در شرایطی که به لحاظ عرفی و قانونی مشروعیت آغاز جنگ را نیز داشته‌اند، همواره صلح و گفتگو را به جنگ ترجیح داده‌اند. تجربه تاریخی و فرهنگ سیاسی ایرانیان نشان می‌دهد، دولت ایرانی اصولاً قدرت‌چندانی برای نفوذ یک‌طرفه سیاسی ندارد، زیرا نفوذ سیاسی محصول کنترل مؤثر بر روی دولت دیگر یا دولت‌های منطقه است و این سیاست در تعارض با طبیعت دولت‌های ایرانی طی پنج قرن اخیر بوده است. تاریخ ایران همچنین مؤید این فرضیه است که میزان امنیت ایران مستقل از امنیت همسایگانش نیست. افزایش امنیت همسایگان ایران برابر با امنیت ایران است. (Roosevelt, 2008) این فرضیه درست برخلاف معمای امنیت است که جمع‌آوری قدرت و امنیت در منطقه را در معادله‌ای با حاصل جمع جبری صفر قرار می‌دهد.

مشخصه تاریخی ایران، نفوذ سیاسی نیست بلکه نفوذ فرهنگی است. رونق و گسترش فرهنگ

ایرانی در ادوار قبل نه در مرز گذاری‌ها و غیریت آفرینی‌ها بلکه در تجاذب و همسوورزی بوده است. فرهنگ ایرانی آن گونه که ادبیات و عرفان آن نشان می‌دهد، فرهنگ اعطاگر و ستایشگر ارزش‌های فرهنگی دیگران بوده است. اعطاگری به معنای انتقال ارزش‌ها و الهام‌گری به سایر ملت‌ها و کمتر نشانی از سلطه‌گری بر ملل همسایه است. فرهنگ ایرانی جذب‌کننده عناصر فرهنگی دیگران هم بوده است. فرهنگ اعطاگری در کنار خوشامدگویی، ستایشگری و آمادگی برای شناسایی ارزش‌های یک همسایه، شرط مقدم در سیاست مرجعیت مؤثر و پیش‌رونده است و فرهنگ ایرانی گواه آن است که این ویژگی را دارا می‌باشد. بستر گسترش فرهنگی که شرایط مرجعیت ایرانی را فراهم می‌کند، مستلزم محیطی آرام با حداقل تنش‌ها و حداکثر دوستی‌ورزی‌ها است. اما آیا این محیط آرام در خاورمیانه فراهم بوده است؟ تاریخ نشان می‌دهد از قرن ۱۸ تاکنون منطقه پیرامونی ایران شامل خلیج فارس و خاورمیانه بر اثر تعارضات ساختاری و مداخلات قدرت‌های بزرگ همواره در تنش، جنگ و بی‌ثباتی بوده است. بنابراین تمایل کارگزاران ایرانی برای نقش مرجعیت با یک مانع ساختاری مهم مواجه است: تعارضات ساختاری در محیط پیرامونی ایران و دخالت‌های قدرت‌های فرامنطقه‌ای. تدبیر جمهوری اسلامی برای پیشبرد سیاست مرجعیت در چنین محیطی چیست؟ در ادامه به این سؤال پاسخ می‌دهیم.

۶- مرجعیت سیاست ایده‌ال جمهوری اسلامی

تأثیرات عمیق اندیشه‌های شیعی، ۱۵۰ سال حقارت ناشی از استعمار و استبداد طی دوران قاجار و پهلوی و ۳۸ سال تجربه خمینیسم در ترکیبی هماهنگ، هدف آرمانی و بزرگ «مرجعیت» را برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است. این هدف شامل دو رکن استقلال منطقه‌ای و مرجعیت فکری و فرهنگی ایران در منطقه است که تحقق آن در گرو سیاست ضدهژمون‌گرایی، زایل کردن احساس تهدید بودن ایران در منطقه، حفظ یک محیط آرام و باثبات در منطقه و سیاست همسایگی برادرانه با کشورهای اسلامی تعریف شده است. همچنان که ناخدا فقط دریاها را برای حرکت سریع کشتی خود می‌پسندد،

جمهوری اسلامی نیز محیط آرام و امن منطقه‌ای را برای تحقق هدف بزرگ سیاست خارجی خود دنبال می‌کند. این درست برخلاف تبلیغات کشورهای غربی است که ایران را به بازیگر اخلال‌گر نظم منطقه‌ای متهم می‌کنند. آنچنان که از ایده‌های رهبران جمهوری اسلامی مشخص می‌شود و مشی سیاست خارجی ایران طی ۳۸ سال گذشته نیز نشان می‌دهد، رهیافت منفعت‌طلبی مادی، گسترش جغرافیایی و نفوذ سیاسی و اقتصادی و حتی افزایش پرستیژ، وجه مسلط در سیاست خارجی ایران نیست. جمهوری اسلامی شکوفایی قدرت خود را در گرو منطقه‌ای آرام، باثبات و عاری از دخالت قدرت‌های خارجی می‌داند و تحقق این محیط آرام را در گرو مبارزه با رژیم اسرائیل تعریف کرده است. از دیدگاه ایران، رژیم اسرائیل منشأ بی‌ثباتی در خاورمیانه و عامل اصلی دخالت‌های قدرت‌های بزرگ در تعارضات منطقه‌ای است. بنابراین مبارزه با اسرائیل راهبرد عملیاتی ایران برای تحقق خاورمیانه امن و باثبات است و چنین محیط امنی بستر مرجعیت ایران در منطقه را فراهم می‌کند. سیاست مرجعیت اگر تقابل با دخالت قدرت‌های بزرگ در منطقه و خصومت با اسرائیل را برای رهبران ایران تجویز می‌کند اما در قبال کشورهای اسلامی، تعارض و خصومت را نفی می‌کند. برای تحقق مرجعیت ایران در منطقه نه تنها پرهیز از سیاست‌های خصومت بلکه پرهیز از سیاست‌های رقابت نیز ضروری است. رقابت کوششی است که در آن چیزی از کسی دریغ و به توشه شما اضافه می‌شود. (Fidler, 1992: 2-3) آموزه دینی ایرانیان می‌گوید، برای کسب منابع مادی نه تنها نیاز به خصومت نیست بلکه حتی رقابت هم ضروری نیست. منابع حیاتی و مادی برای ادامه زیست انسان‌ها، منابع کاهش‌یابنده نیست و سفره پربرتک زمین برای همه ملت‌ها در شرایطی عادلانه منابع حیات را در خود دارد بنابراین رقابت اصلاً ضروری نیست بلکه به جای آن مشارکت‌طلبی ضروری است و ضرورت این مشارکت‌طلبی برای دولتی که می‌خواهد قدرتمند و مرجع باشد بیشتر است. در اینجا است که مشارکت‌طلبی خود هدف می‌شود برخلاف دانش روابط بین‌الملل که مشارکت‌طلبی را وسیله‌ای برای تحقق اهداف مادی قرار می‌دهد.

هدف بزرگ سیاست خارجی ایران تسهیل شرایط برای گسترش ظرفیت‌های فرهنگ فرارونده ایرانی در سطح منطقه است. هر چه فضای پیرامون ایران آرام‌تر و باثبات‌تر باشد، ظرفیت‌های فرهنگی ایران گسترش فزون‌تری می‌گیرد و به گونه‌ای مؤثرتر با فرهنگ و اجتماعات اطراف به دیالوگ و گفتگو می‌پردازد. برای دولت ایرانی آرامش و همزیستی بیشتر مفیدتر است چرا که گسترش محتوی تاریخی جامعه ایرانی نیازمند محیطی امن و باثبات است. به کلامی دیگر حس خرسندی و اعتماد محیط پیرامونی ایران، نیاز ذاتی ایران برای آزادسازی فرهنگ فرارونده ایرانی است. بنابراین هرچه ایران قوی‌تر و بانفوذتر باشد، نیاز آن کشور به کسب رضایت و اقناع همسایگان بیشتر می‌شود. (Pengchuny, 2012)

جلب اعتماد همسایگان ایران راهبرد اصلی سیاست مرجعیت است. جلب اعتماد آن‌ها نیازمند اعتماد ورزی به همسایگان و درک عمقی زبان آنان، احساسات آن‌ها، گسترش روابط غیررسمی با آن‌ها اعم از عوامل دولتی و غیردولتی است. (Zenonas, 2004:5) این روابط از رسمیت و بده بستان‌های حسابگرایانه فراتر می‌رود و ابعادی در حوزه اخلاق و روحیات می‌یابد. این سیاست همان مشی امام خمینی در سیاست خارجی است که با نام اخوت اسلامی نام می‌گیرد. سیاست اخوت مرزها را زایل نمی‌کند اما آن‌ها را کمرنگ می‌کند. طبیعت دولت ایرانی ایده اخوت در ساست خارجی است و جمهوری اسلامی به لحاظ دکترینی و بر حسب ایده‌ها امام و رهبری فعلی، بیش از سایر دولت‌های ایرانی متعهد به این نظریه بوده است. در دکترین سیاست خارجی جمهوری اسلامی، دولت‌های اسلامی حتی دولت‌های غیرمنتخب، برادران جمهوری اسلامی نام می‌گیرند اما زمانی که تقابل خصومت آمیز میان دولت‌های اسلامی با ملت‌های آن‌ها شکل گیرد، الگوی مرجعیت، حمایت از ملت‌ها را توصیه می‌کند. جمهوری اسلامی از دولت بشار اسد حمایت می‌کند چون معتقد است جنگ داخلی سوریه جنگ ملت سوریه با دولت سوریه نیست بلکه جنگ مزدوران خارجی با دولت سوریه است. بنابراین راهبرد ایران در سوریه گفتگوی سوری- سوری برای تعیین دولتی منتخب است. حمایت ایران از جنبش آزادی‌خواهانه بحرین و یمن نیز زمانی آشکار شد که

نقش تنوع ورزش‌ها بر تفاوت ارزش‌ها و کارکرد آن ۳۲۶

دولت‌های بحرین و یمن با ملت خود به تخصیص پرداختند. بنابراین الگوی مرجعیت در سیاست خارجی ایران سیاست ضدهژمون‌گرایی یا آنتی‌هژمونیزم، تقابل با مداخلات خارجی، تعارض با اسرائیل، اخوت با دولت‌های اسلامی و حمایت از ملت‌های تحت ستم را به اولویت‌های سیاست خارجی ایران تبدیل کرده است.

۷- سیاست خارجی دولت سیزدهم و موانع ساختاری برای تحقق سیاست

همسایگی

دولت سیزدهم از آغاز کار با تعینات و محدودیت‌های ساختاری در سه سطح بین‌المللی، منطقه‌ای و ملی مواجه هست. فعال شدن تقابل با امریکا^۱ پس از خروج ترامپ از برجام، همراهی اروپا با امریکا در مذاکرات حای برجام ۲۰۲۱، و پیوست فعالیت‌های موشکی و منطقه‌ای ایران به پرونده هسته‌ای در مذاکرات احیای برجام از تعینات ساختاری در سطح بین‌المللی است. هلول ساختار دوقطبی به خاورمیانه در قالب تقابل جبهه مقاومت و جبهه غرب‌گرا، افزایش بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای و تهدیدهای امنیتی در محیط همسایگی از تعینات ساختاری در سطح منطقه‌ای است. کاهش اعتماد عمومی، بحران‌های فزاینده اقتصادی و افزایش توقعات عمومی از دولت سیزدهم نیز تعینات ساختاری در سطح داخلی است که مجموعاً آزادی عمل دولت در سیاست خارجی را به شدت محدود می‌کند. در ادامه به توضیح و تبیین هر یک از مؤلفه‌های نام برده می‌پردازیم.

۷-۱. الزامات ساختاری در سطح نظام بین‌الملل

معظمه روابط ایران با قدرت‌های بزرگ سابقه‌ای ۲۰۰ ساله دارد. در دوران قاجار و پهلوی، ساخت ضعیف یا نامتوازن قدرت در داخل و بحران‌های سرریز شده از نظام بین‌الملل به منطقه خاورمیانه و ایران باعث شده بود تا قدرت‌های بزرگ به ایران همواره نگاهی ابرازی داشته باشند و این کشور را در تقاطع منافع خود وجه‌المصالحه قرار دهند. (Hunter, 2010 : 35-36) با پیروزی انقلاب اسلامی

1 Active confrontation

و راهبردهای برآمده از ذات انقلاب اسلامی در سیاست خارجی ایران، معطله روابط خارجی ایران به تقابل و تعارض با قدرت‌های بزرگ و در رأس آن‌ها تقابل فعال با امریکا تبدیل شد. پس از فروپاشی شوروی و افزایش آزادی عمل امریکا در نظام بین‌الملل، شدت تقابل ایران با امریکا در موضوعات مختلف افزایش یافت. تقابل ایران با امریکا در طول ۳۰ سال گذشته گاه وارد مدار تقابل فعال و گاه وارد تقابل غیرفعال اختیاری یا جبری شده است. با توجه به جایگاه امریکا در نظام سیاسی، امنیتی و تجاری بین‌الملل، فعال شدن تقابل ایران با امریکا موجب افزایش تعینات ساختاری علیه ایران شده است. معطله روابط تقابلی و گاه تعارضی ایران و امریکا به مثابه ریسمانی محکم، دست و پای سیاست خارجی ایران را بسته و مانع از تحرک آزادانه آن شده است. با توجه به وزن امریکا در نظام تجارت جهانی و همراهی اجتناب‌ناپذیر همسایگان و متحدان ایران با تحریم‌های اقتصادی امریکا علیه ایران، فعال شدن نظام تحریمی امریکا علیه ایران موجب افزایش تعینات و الزامات ساختاری علیه ایران شده است و آزادی عمل دولت سیزدهم را برای تحقق جهت‌گیری‌های اعلانی خود در سیاست خارجی به‌شدت محدود خواهد کرد. (علی اکبر صالحی، ۱۴۰۰)

دومین مؤلفه ساختاری هماهنگی و همکاری قدرت‌های بزرگ له یا علیه یک موضوع است. اجماع قدرت‌های بزرگ در قبال یک پدیده، الزامات ساختاری را به‌شدت فعال می‌کند. در نقطه مقابل، شکاف میان قدرت‌های بزرگ، امکان بقای بازیگران تجدید نظرطلب در جغرافیای اختلاف میان قدرت بزرگ را افزایش می‌دهد. یکی از سیاست‌های استراتژیک ایران در طول ۴۰ سال گذشته، کنشگری در شکاف میان قدرت‌های بزرگ به منظور مدیریت تعارض قدرت‌های بزرگ با ایران بوده است. رقابت امریکا و شوروی در دوران جنگ ایران و عراق، امکان کنشگری برای ایران را فراهم کرده بود. ایران از شکاف میان امریکا و شوروی در دوران جنگ استفاده زیادی نکرد اما جغرافیای تعارض امریکا و شوروی در دوران جنگ سرد به طور طبیعی آزادی عمل ایران را در سطح سیستمیک افزایش داده بود. با فروپاشی شوروی و شیفت ساختار نظام بین‌الملل از دو قطبی به چند - تک قطبی، دیپلماسی ایران برای بهره‌مندی از شکاف میان قدرت‌های بزرگ در دولت‌های سازندگی و

اصلاحات فعال شد و آستانه بقای ایران با کنشگری در شکاف میان امریکا-اروپا، امریکا-روسیه و روسیه-اروپا افزایش یافت. این استراتژی در دوران دولت اصول‌گرا نیز دنبال شد اما شیوه مدیریت برنامه هسته‌ای و فعال شدن تقابل ایران و امریکا باعث شد تا دولت اوپاما موفق شود اجماع قدرت‌های بزرگ علیه برنامه هسته‌ای ایران را فراهم کند. (Clinton, 2013: 440-442) دولت اعتدال‌گرا با برجام موفق شد اجماع قدرت‌های بزرگ علیه ایران را بشکند، خروج ترامپ از برجام نیز علی‌رغم فعال کردن تحریم‌ها علیه ایران، بر شکاف میان قدرت‌های بزرگ افزود و حتی اتحادیه اروپا در مقام نقد دولت ترامپ برآمد. با روی کار آمدن دولت بایدن و آغاز مذاکرات وین، ابتدا شکاف میان اروپا و امریکا پر شد. هر چه مذاکرات وین به طول بیانجامد، شکاف میان غرب با روسیه و چین نیز به تدریج پر می‌شود. نزدیک شدن مواضع روسیه به امریکا و اروپا در مذاکرات وین بر تعینات ساختاری علیه ایران خواهد افزود. در حال حاضر اجماع اروپا و امریکا در قبال مذاکرات وین تنها شکاف میان غرب و شرق را برای ایران باقی گذاشته است.

سومین مؤلفه الزامات ساختاری در سطح بین‌المللی، پیوست فعالیت‌های موشکی و منطقه‌ای ایران به مسئله هسته‌ای در مذاکرات وین است. در مذاکرات سال‌های ۲۰۱۳-۲۰۱۵ موضوع فعالیت موشکی و منطقه‌ای ایران از مذاکرات هسته‌ای جدا شده بود. بحران هسته‌ای ایران موضوعی در ذیل عدم اشاعه سلاح‌های هسته‌ای تعریف شده بود. اما امریکا و اروپا در مذاکرات وین ۲۰۲۱، مسائل منطقه‌ای را به بحران هسته‌ای گره زدند و در نتیجه احیای برجام را پیچیده کردند. (Hanna Notte, 2021) اگر چه ایران، روسیه و چین با این روند مخالف هستند اما خواست و اراده طرف مقابل برای پیوست برجام با برنامه‌های موشکی و منطقه‌ای ایران، احیای برجام را سخت‌تر می‌کند. این پیوست نیز الزامات ساختاری را با پیوند موضوع سیستمیک با موضوع منطقه‌ای تشدید خواهد کرد.

۷-۲. الزامات ساختاری در سطح منطقه‌ای

قطبیت منطقه‌ای^۱ پس از جنگ ۳۳ روزه در سال ۲۰۰۶ میان جبهه مقاومت و جبهه غربگرا شکل گرفت و با آغاز جنگ سوریه در سال ۲۰۱۱ آشکار و نمایان شد. در یک قطب، ایران-سوریه-حزب الله-انصارالله یمن-حشد الشعبی عراق و با حمایت‌های موردی روسیه قرار دارد و در قطب دیگر آمریکا-اسرائیل قرار گرفته که پس از سال ۲۰۱۱ به طور علنی عربستان، امارات، بحرین، مصر و اردن نیز در این قطب قرار گرفته است. ساختار دوقطبی چه مانند دوران جنگ سرد در سطح بین‌الملل و چه در سطح منطقه‌ای تعیین‌زاست و الزامات و قواعد آشکار و پنهانی برای بازیگران فعال در هر قطب و به خصوص برای سرقطب ایجاد می‌کند. به عنوان نمونه در طول جنگ سرد ۱۹۴۵-۱۹۹۰ همه منازعات حتی منازعات قومی رنگ و بوی جنگ سردی به خود می‌گرفت و آمریکا و شوروی ضرورتاً برای حفظ موازنه قدرت و یا تغییر موازنه به سود جبهه خود مجبور می‌شدند، وارد آن منازعه شوند. سقوط دولت مصدق، منازعه اعراب و اسرائیل و انقلاب اسلامی ایران نیز در اتاق‌های فکر دولت‌مردان آمریکا و شوروی از منظر ساختار دوقطبی تفسیر و تبیین می‌شد. تحلیل رویدادهای بین‌المللی منظر منشور دوقطبی، پرده شناختی ایجاد نمود و باعث شد تا آمریکا و شوروی دچار اشتباهات استراتژیک و مداخلات پرهزینه و بی‌فایده شوند. در واقع الزامات ساختار دوقطبی موجب می‌شد، آمریکا و شوروی در هر نوع منازعه‌ای فارغ از هزینه‌ها و فایده‌ها بر اساس نقشی که ساختار دوقطبی به آن‌ها داده بود، وارد منازعه شوند. هلول ساختار دوقطبی در خاورمیانه نیز چنین نقشی را برای سرقطب‌ها در منطقه ایجاد می‌کند. سرقطب‌ها الزاماً باید وارد منازعه‌هایی شوند که لزوماً برای آن‌ها منفعتی ندارد اما ضرورتاً بر اساس نقش ساختار دوقطبی به آن‌ها محول می‌شود. در ساختار دوقطبی، هر تحولی در هر کشوری می‌تواند، مسئولیت‌هایی برای سرقطب‌ها ایجاد نماید. قطبی‌سازی در سطح منطقه‌ای، الزامات ساختاری برای سیاست خارجی ایجاد می‌کند و به شدت با سیاست همسایگی در تعارض قرار می‌گیرد.

با توجه به ماهیت امنیتی جبهه مقاومت که توانایی سلبی در بر هم زدن نظم لیبرال و ایجاد

در برقراری نظم منطقه‌ای درون‌زا دارد، نقش ایران در ساختار دوقطبی منطقه‌ای ایفای نقش امنیتی است. نقش ایران در سوریه، عراق و یمن در همین راستا تفسیر می‌شود. انتظار شیعیان افغانستان برای مداخله مثبت ایران در افغانستان پس از سقوط دولت کابل نیز به همین دلیل است. این نقش یک الزام ساختاری است و مهم‌تر آنکه به شدت در تعارض با سیاست همسایگی قرار می‌گیرد. همان‌طور که پیشتر در الزامات و اقدامات لازم برای تحقق همسایگی گفتیم، سیاست همسایگی نیازمند منطقه‌ای آرام با حداقل مداخلات خارجی، اعتماددوری، اعتمادسازی، مشارکت طلبی و جاری کردن هنجارهای فرهنگی و تمدنی ایران توسط بازیگران غیردولتی است. نقشی که ساختار دوقطبی به ایران می‌دهد، تضعیف‌کننده الزامات و اقدامات لازم برای تحقق سیاست همسایگی است. پس هلول ساختار دوقطبی در خاورمیانه و نقشی که این ساختار به ایران می‌دهد، تعیین و الزام ساختاری است که سیاست همسایگی و نگاه آسیایی را متوقف و در بهترین حالت تضعیف می‌کند.

دومین الزام ساختاری محدودکننده سیاست خارجی دولت سیزدهم تعارضات ساختاری منطقه است که طی دو سال اخیر قوت گرفته است. منازعات قومی، سیاسی، اقتصادی، مذهبی و ژئوپلیتیک کشورها در خاورمیانه، قدمتی دیرینه دارد. (سیف‌زاده، ۱۳۸۲: ۵۴-۷۴) با شدت گرفتن این منازعات، آزادی عمل بازیگرانی که برای ثبات منطقه‌ای تلاش می‌کنند، کاهش میابد. روند عادی سازی روابط دیپلماتیک امارات، بحرین و احتمالاً برخی دیگر از کشورهای عربی با اسرائیل، موجب می‌شود تا منازعه ایران و اسرائیل به خلیج فارس کشیده شود و پیگیری سیاست همسایگی را با مانع جدی مواجه خواهد کرد. تحولات اخیر در افغانستان نیز رویکرد امنیتی به افغانستان را در اولویت سیاست خارجی ایران قرار می‌دهد. هر چه محیط پیرامونی ایران امنیتی تر شود، تحقق سیاست همسایگی با موانع جدی مواجه خواهد شد.

۷-۳. الزامات ساختاری در سطح ملی

آزادی عمل سیاست خارجی تنها با تعینات ساختاری در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی محدود نمی‌شود، بلکه الزامات محیط داخلی نیز برای سیاست خارجی محدودزاست. سیاست

خارجی ادامه و مستظهر به سیاست داخلی است. شاید بتوان به لحاظ تحلیلی این دو حوزه را از هم تفکیک کرد اما جداسازی حوزه داخلی از خارجی در واقعیت امکان‌پذیر نیست. دولت‌هایی که پیش از آقای رئیسی بر مسند ریاست جمهوری نشستند، هر کدام با بحران‌هایی در عرصه داخلی مواجه بودند اما بحران‌های داخلی در سیاست خارجی دولت‌های پیشین محدودیت آفرین نبودند و در موارد زیادی پیش‌برنده سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های اعلانی بودند. به عنوان نمونه اراده دولت اعتدالگرا برای تنش‌زدایی و تعامل با غرب با فضای سیاسی و اجتماعی حاکم در سال ۹۲ هم افزا بود. جامعه ایرانی در سال ۹۲ اسیر بحران‌های فزاینده اقتصادی ناشی از تحریم‌های بین‌المللی شده بود و حل و فصل بحران اقتصادی با جهت‌گیری سیاست خارجی دولت روحانی مبنی بر تنش‌زدایی و تعامل با غرب به منظور حل و فصل مسئله هسته‌ای ایران هم افزا شده بود. بر این اساس دولت یازدهم مستظهر به خواست عمومی جامعه، دیپلماسی هسته‌ای را با رویکردی جدید آغاز کردند. در دولت سیزدهم اما شرایط جامعه و نسبت بحران‌های جامعه با سیاست خارجی، متفاوت از دولت‌های پیشین است. دولت سیزدهم آنچنان که رئیس‌جمهور آقای رئیسی در مراسم تحلیف عنوان نمود، با کاهش بی‌سابقه اعتماد عمومی به حاکمیت مواجه است. (ابراهیم رئیسی، ۱۴۰۰) کاهش بی‌سابقه مشارکت در انتخابات ریاست جمهوری به خصوص در شهرهای بزرگ، بی‌رغبتی طبقه متوسط به مشارکت سیاسی و نیز میزان آرای باطله نشان از کاهش اعتماد عمومی مردم به حاکمیت دارد. دولت برای بازگشت اعتماد عمومی نیازمند اقدامات فوری در سیاست داخلی و خارجی است. از آنجا که علت عمده ریزش اعتماد عمومی به دولت بحران‌های اقتصادی ناشی از خروج امریکا از برجام است، بازگرداندن اعتماد عمومی نیز به رفع تحریم‌ها از طریق احیاء برجام گره خورده است. بحران‌های اقتصادی ناشی از تحریم‌ها و توقعات فزاینده جامعه از دولت سیزدهم نیز به شدت با تحریم‌های امریکا علیه ایران گره خورده است. سه بحران داخلی کاهش اعتماد عمومی، بحران‌های شدید اقتصادی از قبیل تورم، بیکاری و توقعات فزاینده مردم از دولت سیزدهم الزاماتی برای دولت ایجاد می‌کند و

دولت را وادار به اتخاذ تصمیمات فوری و کوتاه مدت برای حل و فصل آن‌ها و می‌دارد. دولت سیزدهم قصد دارد با پیگیری سیاست همسایگی و نگاه آسیایی در سیاست خارجی، آسیب‌پذیری ایران در قبال تحریم‌های امریکا و غرب را کاهش دهد اما تحقق این هدف فرایندی بلند مدت است. در شرایط کنونی حتی کشور دوست عراق نیز به واسطه مواجه شدن با تحریم‌های امریکا حاضر به انتقال پول‌های بلوکه شده ایران نیست. (علی اکبر صالحی، ۱۴۰۰) بنابراین دولت سیزدهم علی‌رغم میل باطنی‌اش مجبور خواهد بود سرفصل اصلی سیاست خارجی ایران را حل و فصل موضوع هسته‌ای قرار دهد. در دولت آقای رئیسی انتخاب رویکرد دولت آقای احمدی‌نژاد به سیاست خارجی لااقل در سال‌های ابتدایی با موانع جدید مواجه است. دولت احمدی‌نژاد هم در عرصه خارجی و هم داخلی با مقدمات فراوان و محذورات محدود مواجه بود و از طریق دیپلماسی تقابلی به موضوع هسته‌ای پرداخت اما دولت سیزدهم، محذورات داخلی و خارجی گسترده و مقدمات محدودی دارد. مطالبات داخلی به مثابه تعیین و الزامی است که دولت سیزدهم را مجبور می‌کند، جهت‌گیری سیاست خارجی خود را موقتاً از سرفصل اصلی سیاست خارجی خود خارج کند و مانند دولت روحانی دیپلماسی هسته‌ای را سرفصل اصلی قرار دهد. افزایش اعتماد عمومی، کنترل بحران‌های فزاینده اقتصادی ناشی از تحریم و پاسخ به توقعات فزاینده مردم از دولت در کوتاه مدت، نیازمند ایجاد ترک در رژیم تحریم‌های ضد ایرانی است که از مسیر مذاکرات وین می‌گذرد. تحقق سیاست همسایگی و منتفع شدن از روابط با همسایگان و قدرت‌های آسیایی نیز مستلزم احیاء برجام است، در غیر این صورت گفتگوهای دیپلماتیک با همسایگان و قدرت‌های آسیایی، صرفاً نمایش و آرزویی برای آینده باقی خواهد ماند.



سیاست خارجی مطلوب وضعیتی است که توازنی میان آزادی عمل و تعیینات ساختاری وجود داشته باشد. دولت‌های مختلف در جمهوری اسلامی به خصوص در آغاز کار، میزان مطلوبی از آزادی عمل برای پیشبرد جهت‌گیری اعلان شده در سیاست خارجی خود را داشتند اما وضعیت دولت سیزدهم با دولت‌های پیشین متفاوت است. دولت سیزدهم سیاست خارجی خود را با جهت‌گیری سیاست همسایگی و نگاه آسیایی اعلام نمود اما شدت تعیینات ساختاری، محدودیت‌های گسترده‌ای برای دولت در سیاست خارجی به وجود آورده و آزادی عمل دولت برای تحقق سیاست همسایگی و نگاه آسیایی محدود کرده است. به همین دلیل دولت سیزدهم مجبور خواهد بود لااقل در کوتاه مدت، در همان مسیر دولت اعتدال‌گرا قرار بگیرد و حل و فصل موضوع هسته‌ای ایران را مقدم بر جهت‌گیری جدید دولت در سیاست خارجی قرار دهد. فعال شدن تقابل با آمریکا پس از خروج این کشور از برجام، همراهی اروپا با آمریکا در مذاکرات وین ۲۰۲۱، پیوست فعالیت‌های موشکی و منطقه‌ای ایران به پرونده هسته‌ای در مذاکرات احیاء برجام از تعیینات ساختاری در سطح بین‌المللی است. هلول ساختار دوقطبی به خاورمیانه در قالب تقابل جبهه مقاومت و جبهه غرب‌گرا، افزایش بی‌ثباتی منطقه‌ای و تهدیدهای امنیتی در محیط همسایگی از تعیینات ساختاری در سطح منطقه‌ای است. کاهش اعتماد عمومی، بحران‌های فزاینده اقتصادی و افزایش توقعات

عمومی از دولت نیز تعینات ساختاری در سطح داخلی است که مجموعاً آزادی عمل دولت در سیاست خارجی را به شدت محدود می‌کند.

۸- نتیجه‌گیری:

قانون عمومی می‌گوید: یک دولت منطقه‌ای هر چقدر بیشتر توسعه یابد به همان اندازه بیشتر به روابط آرام و گسترده با همسایگان ضعیف‌تر از خود نیاز دارد. این نگاه منجر به امپریالیسم و هژمون‌گرایی نمیشود چرا که گسترش طلبی یک دولت هژمون‌گرای منطقه‌ای موجب فعال شدن پیوند میان همسایگان با قدرت‌های خارج از منطقه خواهد شد بنابراین هژمون‌گرایی منطقه‌ای عملاً به نفع همسایگان ضعیف و قدرت‌های فرامنطقه‌ای تمام می‌شود. (به همین دلیل است که امریکا سیاست‌های موشکی ایران را تهدیدی برای همسایگان ایران و کشورهای منطقه خاورمیانه جلوه می‌دهد). حسب تاریخ و تمدن و فرهنگ ایران و نیز مشی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، قدرت منطقه‌ای ایران در گرو رقابت منطقه‌ای با سایر قدرت‌های منطقه و حتی هژمون‌گرایی نیست. دولت ایرانی اصولاً قدرت چندانی برای نفوذ یک‌طرفه سیاسی، اقتصادی و نظامی ندارد. ماهیت دولت ایرانی در قدرت فرهنگی اوست که این کشور را به یک کشور مرجع در منطقه تبدیل می‌کند. قدرت ایران در منطقه زمانی شکوفا می‌شود که زیست همه ملت‌های منطقه انسانی شود. این رهیافت رهبران جمهوری اسلامی ایران است. اما این دیدگاه کارگزارمحور با موانع ساختاری روبرو است. سیاست مقابله با قدرت‌های فرامنطقه‌ای، افزایش توان دفاعی ایران، تعارض با اسرائیل و حمایت از ملت‌های تحت ستم منطقه، راهبردهای ایران برای آماده کردن محیط مساعد برای تحقق مرجعیت ایران در خاورمیانه است. راهبرد دکترینی جمهوری اسلامی در سطح منطقه‌ای زایل کردن اندیشه «ایران به مثابه یک تهدید» است. هم‌زمان راهبرد امنیتی و دفاعی ایران، تقویت توان موشکی ایران با هدف بازدارندگی قدرت‌های فرامنطقه‌ای از تهاجم به ایران است. دولت امریکا افزایش توان موشکی ایران را تهدیدی برای کشورهای منطقه جلوه می‌دهد و سعی

می‌کند کشورهای منطقه از ایران دچار هراس امنیتی شوند. هراس امنیتی کشورهای پیرامونی از ایران، زمینه را برای گسترش هژمونی امریکا در خاورمیانه فراهم می‌کند و هم‌زمان هدف عالی سیاست خارجی ایران یعنی مرجعیت را به تأخیر می‌اندازد.

منابع

- Adebahr, Carnegie, (2015), "Shaping EU-Iran Relations Beyond the Nuclear Deal." See: carnegieeurope.eu/۰۸/۲۰۱۵/.../shaping-EU-Iran-relations-beyond-nuclear-deal-pub-۶۱۱۲
- Anderson, Brian, Roymand Aron, (1997), *the secure of Political*, New York: Rowan and Littlefield Pub. Sonic.
- Ansari, M.Ali, (2011) *Politic of Modern Iran*, IV, Rutledge, London&Newyork.
- Bary, Ton and Others, (2005), "A Global Good Neighbor Ethic for International Relations", *Foreign Policy in Focus may*.
- Barnett and Duall, (2005), "Power in international politics", International Organization, No.59, Winter.
- Dalton, K, Lin, (2010), "Good Neighbor or Bad Neighbor? Explaining China's Neighborhood Policies", Prepared for the 16th Annual North America Taiwan Studies Conference .
- <http://carnegieendowment.org/2015/08/25/shaping-eu-iran-relations-beyond-nuclear-deal/ifbf/25/08/2015>
- Ehteshami, Anoushivan& Mansur Varasteh, *Iran and the International Community*, Rutledge, London&Newyork.
- Fidler, David, (1992), "Completion law and International Relations", *The International Law and Comparative Law Quarterly*. No.3 (July, 1.
- Hall, John and Ikenbery, (1989), *the State*, Milton Keyens: Open University Press.
- Hanna Notte, (2021), "biden has a model for dealing with regional fears of Iranian missiles and proxies" foreignpolicy.com/2021/01/25
- Shreen.T. Hunter, (2010), *Iran foreign policy in the post Soviet era*, Santa Barbara, California.
- Little, Richard(2007), " A Theoretical Reassessment of the Balance of Power" in: www.allecademic.com, Edited in:2007.23.05
- Kazemi, Ali-Asgar,(2005), The Dilemma" of Nation-Building andFormation in the post-saddam Iraq " *Journal of law and politics*, Vol.1.No. 2.

نقش تنوع ورزش‌ها بر تفاوت ارزش‌ها و کارکرد آن ۳۳۶

- Jackson, Stefen, "China's Good Neighbor Policy: Relations with Vietnam and Indonesia in Comparative Context", *Presented to the International Studies Association Annual Meeting, Sandi ego, Panel WD20 Chines Foreign Policy*. (March, 2006.)
- Roosevelt, F.D, "Address Before the Pan American Union", (2008, April, 12), www.ibiblio.org
- Peng Chuny, Chien, (2010), *China's Multilateral Cooperation in Asia and the Pacific*, Institutionalizing Beijing's Good Neighbor Policy (London and N.K.: Rutledge.
- Wohlforth, William, (1999), "The Stability of a Unipolar World", *International Security*, Vol24, No.1
- Zenonas, Norkus, (2004), "Max Weber on Nations and Nationalism: Political Economy before Political Sociology", *Canadian Journal of Sociology*, vol.3.
- irdiplomacy.ir/fa/news/1916161

منابع فارسی

- امام خمینی، صحیفه نور، جلد ۱۳، ص ۹۰
- سلیمی، حسین، (۱۳۸۴)، *نظریه‌های گوناگون در مورد جهانی شدن*، تهران: سمت.
- سیف‌زاده، حسین، روشندل، جلیل، (۱۳۸۲)، *تعارضات ساختاری در خلیج فارس*، تهران: مرکز تحقیقات خاورمیانه.
- سیوری، راجر، (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، تهران، مرکز شعبانی، رضا، (۱۳۸۷)، *مختصر تاریخ ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه*، تهران: سخن.
- رئیی، ابراهیم، (۱۴۰۰)، <https://www.irna.ir/news/84425039/>
- صالحی، علی‌اکبر، (۱۴۰۰)، <https://www.didarnews.ir/fa/news/>
- گریفیتس، مارتین، (۱۳۸۸) *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
- موسوی نیا، سیدرضا، (۱۳۹۴)، *رئالیسم ایرانی*، تهران: مخاطب.